

«بشتاب همرها»

چون راه رفتنیست، توقّف هلاکت است
چُونَت قُنُقْ کند که بیا، خرگه اندرآ
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱)

- خرگه: خرگاه، خیمه، سراپرده
قُنُقْ به معنی مهمان.

✨ ای همراه بشتاب که راه مقصد دراز است و ما نوسفر هستیم.

ای خدا همتت را بدرقه راهمان کن، تا با کمک بزرگان و ابیات مولانا روی خودمان کار کنیم و متوقف نشویم و نگوییم بس است. زیرا
من ذهنی از همین جمله استفاده می‌کند و هلاکمان می‌کند.

من از خودم می‌پرسم، آخر چگونه وقتی همانیدگی دارم خداوند مرا به چادر خود که فضای یکتایی است، راه دهد؟
فضا را باز می‌کنم و با گوش دلم می‌شنوم که زندگی می‌گوید: با ذهن نپرس چگونه بروم.

ذکر را خورشید این افسرده ساز
(نیم‌بیتی از دفتر دوم مثنوی، بیت ۱۴۷۶)

بیت‌ها را ذکر کن و فضا باز کن و تندتند برو، تا قضا و کن فکان من تو را تبدیل کند .

متم بدرقه راه کن ای طایرِ قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
- (حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۳۲۸)

- طایرِ قدس: جبرئیل، در این‌جا مطلق فرشته

صاحب‌مروّتیست که جائش دریغ نیست
لیکن گرت بگیرد، ماندی در ابتلا
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱)

خدا بخشنده است و غیرت دارد و بی دریغ به ما جان می‌دهد و در پی تبدیل هشیاری ما می‌کوشد، ولی ما با مقاومت و ستیزه در امتحان‌های
زندگی می‌مانیم و از دردها شکایت می‌کنیم. ما تا همانیدگی‌ها را نشناسیم و نیندازیم، به سراپرده او راهی نداریم و در دردها می‌مانیم.

بر تُرک، ظنِّ بد مَبَرِّ و مُتَّهَم مکن
مَسْتَبِیزِ هَمچو هَندو، بِشْتابِ هَمَرَّها
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱)

- مَسْتَبِیزِ: ستیزه مکن.

- هَمَرَّها: ای همراه و هم‌طریق

ترک نماد خداوند است، زیبا است و زیبایی را دوست دارد. ولی هندو که نماد من‌ذهنی بدگمان است، با زندگی می‌ستیزد و خدا را متهم می‌کند.

✨ همراهان برای قانون جبران بشتابید. زیرا در این دنیا تا چیزی ندهیم، چیزی نمی‌گیریم.

خیره میا، خیره مرو، جانبِ بازارِ جهان

زانکه دَرین بَیْع و شَرِّی، این ندهی، آن نَبَری

- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۵۵)

- بَیْع و شَرِّی: خرید و فروش، معامله

✨ همراهان برای تسلیم بشتابید و بدانید که همه ما برای این منظور آمده‌ایم که بی قید و شرط تسلیم شویم و در راه مردن به من‌ذهنی ناز نکنیم، بلکه جانبازی کنیم.

ز آن که تَرکِ کارِ چون نازی بُود

نازِ کی در خوردِ جانبازی بُود؟

- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۸)

همه ما باید به هشیاری حضور زنده شویم، در نتیجه در این راه باید به هم کمک کنیم، ما همه خواجه‌تاش هستیم. خواجه‌تاش یعنی دوتا بنده‌ای که یک سرور دارند و از یک جنس هستند. پس همه ما باید مرکزمان را عدم کنیم و به جنس اصلی‌مان که حضور ناظر است، زنده شویم. هر چیزی در جهان در حال تغییر و تبدیل است و کار زندگی این است که می‌خواهد هشیاری جسمی ما را به هشیاری حضور تبدیل کند، ولی ما با مقاومت درد می‌کشیم و شکایت می‌کنیم.

پس ز درد اکنون شکایت برمدار

کوست سوی نیست اسبی راهوار

- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۴)

مولانا ابیات بسیاری آورده، تا ما بفهمیم فکرها، باورها و دردها جامد و پوسته هستند و ما باید پوسته را بشکافیم و مغز حضور را بیرون بکشیم، ما باید در راه تبدیل هشیاری یکدیگر به هم خدمت کنیم. ولی ما خودمان را با هم مقایسه می‌کنیم و با هم می‌جنگیم و قانون جبران را زیر پا می‌گذاریم و عظمت تسلیم را نمی‌شناسیم.

این قدر گفتیم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵)

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶)

اصل خود جذب است، لیک ای خواجه‌تاش
کار کن، موقوف آن جذبه مباش
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷)

ز آن که ترک کار چون نازی بود
ناز کی در خوردِ جانبازی بود؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۸)

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
امر را و نهی را می‌بین مدام
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹)

ای همراه من بشتاب تا در فضای گشوده‌شده فقط امر و نهی پروردگار را ببینی، نه رد و قبول خلق را. ✨

با عشق و احترام به همراهانم 🙏❤

دیبا از کرج